

وقتی دژخیم می گرید!

دنبال کنندگان تلویزیون فارسی بی بی سی طی هفته آخر شهریورماه شاهد پخش ویژه برنامه هائی از این تلویزیون بمناسبت سالگرد جنگ ایران و عراق بودند که با دُزی بالا مؤید ادعای همه کسانی شد که معتقدند بی بی سی دیگر یک رسانه یا لااقل یک رسانه بی طرف نیست.

اگر با تسامح بتوان عنوان «گزارش» را بر ویژه برنامه های تلویزیون فارسی بی بی سی از سالگرد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران گذاشت بالاتردید این ویژه برنامه ها را می توان یک تراژدی تاسف بار در کارنامه گزارش های رسانه های تصویری محسوب کرد.

بدون مقدمه تمامی شبه گزارش های پخش شده از جنگ ایران و عراق در بی بی سی حول چهار محور نچندان پنهان تهیه و طراحی شده بود:

– مذموم بودن ذاتی جنگ و طبعاً ممدوح بودن ذاتی صلح.

– ملزوم بودن پایان جنگ بعد از فتح خرمشهر.

– مسئول بودن ایران در تداوم جنگ بدلیل بی اعتنائی به پیشنهاد آتش بس و پرداخت غرامت از سوی اعراب بعد از آزادی خرمشهر.

– مصادره نیت و خواست مذهبی سلحشوران ایرانی در قامت ناراست و بی قواره ملی گرائی.

مجموعه گزارش های بی بی سی را بنوعی می توان ورود تمام قد دولت انگلستان به استعداد بسیج همه سیاهی لشکر رسانه ای و تمام بضاعت سیاسی اش به پرونده جنگ عراق با ایران تلقی کرد تا از این طریق امکان زیر سوال بردن مقاومت سلحشورانه و در عین حال مظلومانه ایران و ایرانیان در نبرد با ارتش صدام و حامیان منطقه ای و بین المللی اش فراهم شود.

دولت بریتانیا در تحقق این اهداف از هیچ چیز پرهیز نکرد و با بمیدان آوردن مخبران ضعیف البنیة! (قطعا ذهناً و نه بدناً) و پرموضعی چون «عنایت فانی» و تریبون دادن به کارشناسانی ناآشنا با ترمینولوژی و ایدئولوژی حاکم بر رزم رزمندگان ایرانی، کار را بجائی کشاند که دست آخر میان آن همه ادله و متخصص و ناظر و شاهد و کارشناس، متوسل به «فریدون فرخزاد» شد تا بدان وسیله بتواند از زبان کسی که صریحاً و علناً در جلف ترین شکل و قر و اطوار ممکن در کاباره های آلمان، دین و مقدسات و اعتقادات مسلمانان و رهبران دینی و بویژه رهبریت آیت الله خمینی در ایران را مضحکه ادبیات سکشوال خود می کرد، به جفا ثابت کنند که هشت سال مبارزه سلحشورانه ایرانیان در مقابل ارتش تا بن دندان مسلح صدام، یا محصول رزمایش چفیه بر گردنانی خشونت طلب و عاشق کشتن بود که

اسرای عراقی را با دست بسته تیرباران می کردند و یا نتیجه حضور پسر بچه هائی خردسال در جبهه که صرفاً به عشق «ساندیس بهشت» و کسب ابتهاج سکشوال در آغوش حوریان و با ضربآهنگ مداحی های حاج صادق آهنگران، برای جلوی گلوله رفتن شستشوئی مغزی شده بودند! دولت بریتانیا بدین نیز اکتفا نکرد و آنجائی هم که قصد کرد اعتبار رزمندگان ایرانی را برسمیت بشناسد یا از زبان «مسعود بهنود» ایشان را جان باختگان و بازماندگانی ترسیم کرد که جنگ شان بر سر هیچ چیز جز «عشق به خانه و زادگاه خود» نبوده! و یا متوسل به «آغا بهزاد بلوری» شد تا ادعا کند:

رزمندگان ایرانی جملگی عیاشانی بودند که از خطوط مقدم جنگ با رادیو بی بی سی جهت پخش آهنگ های درخواستی «بشکن و بالا بنداز» تماس می گرفتند.

آن هم بلوری که پیشتر و از کرسی همه ملی گرایان و وطن دوستان مطمح نظر دولت بریتانیا صادقانه اعتراف کرده بود که در سال 60 از عشق به ایران و سوختن در عرق ملی با شعله ور شدن آتش جنگ در مرزهای ایران سلحشورانه تا عمق لندن فرار کرد!!!

تتمه اعتبار مقاومت سلحشورانه مردم ایران در مصاف با دشمن بعثی را نیز یا از طریق مصاحبه با چند عنصر سرخورده در جنگ (گزارش ژیار گل) و یا با ارائه سیاه نمایانه از مجروحین روانی جنگ (ماشین روز قیامت) به چوب حراج بست.

(لینک گزارش – <https://bbc.in/2LdxICK>)

اصرار سنگین و مشهود رسانه دولت بریتانیا در ویژه برنامه های پخش شده از جنگ تحمیلی مبنی بر «مذموم بودن ذاتی جنگ» ناخواسته این تلقی را متبادر به ذهن می کند که گویا این ایران بود که در شهریور سال 59 از سر سیری و بیکاری و تفنن و بمنظور سرگرمی و بازیگوشی اقدام به حمله نظامی به عراق کرد و تقدیر دو کشور را به جنگی آلود که بر اساس فتوای انگلستان ذاتاً مذموم است!

تو گوئی تاریخ در حال تکرار است و یک بار دیگر پژواک صدای «تونی بلر» نخست وزیر وقت انگلستان در دهلیزهای تاریخ در حال پیچیدن است که بعد از عملیات تروریستی یازده سپتامبر در کنگره آمریکا و در مقام اندرز به مسلمانان اظهار داشت:

جنگ ذاتاً مذموم است و اسلام بالذات دینی صلح طلب است!

هر چند شخصاً و در همان تاریخ به سهم خود ایشان را مورد طعنه قرار دادم که:

آیا اکنون کار مسلمان ها بجائی رسیده که نخست وزیر انگلستان باید

اسلام را به مسلمانان آموزش دهد! چنانچه نخست وزیر انگلستان تنها یک بار قرآن مسلمانان را روخوانی می کرد متوجه می شد که اسلام بالذات دینی صلح طلب نیست. همچنانکه بالذات، دینی جنگ طلب هم نیست. آنچه گوهر اسلام را از دیگر ادیان و نحله های فکری متمایز می کند ذات حق طلب و عدالت خواه آن است. حق طلبی و عدالت خواهی که چنانچه اقتضا کند مسلمانان برای تحقق آن بدون پروا تن به سخت ترین جنگ ها داده و می دهند همچنانکه در صورت اقتضا آماده پذیرش عادلانه ترین صلح ها نیز هستند و خواهند بود. (مقاله نفرین بودا)
<http://www.sokhan.info/Farsi/Booda.htm>

سوگواره و رثائیه امروز دولت بریتانیا بر ارجحیت صلح و مذمت جنگ طی جنگ 8 ساله ایرن و عراق القا کننده این پرسش جانسوز به اذهان و وجدان بیدار جهانی است که آیا درجنگ توسعه طلبانه «فالکلند - مالدیناس» خشاب سربازان انگلیسی آکنده از شاخه های رُز در شلیک به سربازان آرژانتینی بود!!!؟

گذشته از آن، نعل وارونه بریتانیا در مذمت ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر را چگونه و چرا باید اقبال کرد؟

کارشناسی که با عنوان «نماینده پیشین ایران در سازمان ملل متحد» کارشناسانه! در رسانه دولت بریتانیا می فرمایند:

«وقتی که در تابستان ۱۹۸۲ و با فتح خرمشهر نیروهای ایران موفق شدند قوای عراق را از خاک ایران برانند و وارد حریم مرزی عراق شوند، آیت الله خمینی پیشنهادات متعددی را برای پایان جنگ و دریافت غرامت که کشورهای عرب خلیج فارس حاضر به پرداخت آن بودند، رد کرد»

<https://bbc.in/2LfDMdZ>

آیا چنین کارشناسی اجازه می دهند اهل نظر از شدت بی انصافی و بلکه بی اطلاعی مشارالیه و مشارالیهها سر خود را به دیوار بکوبند! چه خوب بود ایشان و دیگر هم رای و هم نظران ایشان یک بار و برای همیشه اسناد متقن خود از پیشنهادات کشورهای عربی جهت پایان جنگ و ارائه غرامت به ایران را رونمایی می کردند تا با استناد به چنان اسنادی بتوان گریبان آیت الله خمینی برای اصرار بر ادامه جنگ بعد از آزادی خرمشهر را گرفت.

خوب بود مدعیان ضرورت پایان جنگ بعد از فتح خرمشهر، یک بار و برای همیشه به این سوال اساسی و جانسوز پاسخگو باشند که:

آیا جنگ بدلیل غصب خرمشهر آغاز شد تا با فتح آن پایان یابد؟ نازکدلان مخالف جنگ بعد از فتح خرمشهر امروز در حالی برای ادامه جنگ بعد از آزادی خرمشهر نازکدلی می کنند که توجه نداشته و یا

نمی‌خواهند توجه داشته باشند که در آن مقطع شورای امنیتی که قانوناً موظف به برخورد منصفانه با تجاوز عراق به ایران بود در تمام طول هشت سال جنگ از موضعی بالادستی و نابرابر تنها هشت قطعنامه صادر کرد که نهایتاً هشتمین قطعنامه «598» بود که انحصاراً اتکای بر ماده 39 و 40 فصل هفتم منشور شورا را داشت. این در حالی است که همین شورای امنیت طی اشغال کویت توسط عراق که کلاً هفت ماه هم طول نکشید چهل قطعنامه صادر کرد که جملگی ناظر بر کیستی متجاوز و میزان غرامت برای گربه ملوس آمریکا بود.

جوانان ایرانی در مقابل تجاوز دشمن بعثی در مظلومیت مطلق جنگیدند و بعد از فتح خرمشهر نیز یگانه پیشنهاد جدی به ایران جهت پایان جنگ و پرداخت غرامت از سوی «حبیب شطی» دبیر کل وقت سازمان کنفرانس اسلامی ارائه شد که ضمن سفر به ایران مدعی شد در صورت پذیرش آتش بس از سوی ایران می‌تواند از دولت‌های ثروتمند عربی حامی عراق برای ایران غرامتی ده میلیارد دلاری (!) بگیرد.

هر چند میزان غرامت وعده داده شده «حبیب شطی» با توجه به برآوردی که همان ایام توسط «ابوفرّج» کارشناس سومالیائی سازمان ملل بالغ بر صد میلیارد دلار ارائه شده بود، رقمی در حد شوخی محسوب می‌شد اما علی‌رغم این دولتمردان ایران باز هم اصل بحث در آن مورد را پذیرفتند. اما نه «شطی» و نه «بندری» معاون وزیر خارجه وقت هندوستان که ایشان نیز در آن مقطع مذاکراتی مشابه بین ایران و عراق را در مقام میانجی برای تعیین غرامت عهده داری می‌کرد و رقم پیشنهادی پنجاه میلیارد دلاری را مطرح کرده بودند هیچکدام در نهایت پاسخ مشخصی به ایران ندادند.

گذشته از آنکه «حبیب شطی» نیز برخوردار از شخصیتی حقوقی نبود تا ایران بتواند تعهدات وی را در چهارچوب حقوق بین‌الملل برسمیت بشناسد.

از سوی دیگر در آن مقطع شورای امنیت و دیگر سازمان‌های بین‌المللی بدون توجه به عنصر «عدالت» مداوماً جمهوری اسلامی را جهت پذیرش آتش بس زیر فشار گذاشته بودند. این در حالی بود که علی‌رغم آزادی خرمشهر هنوز مساحتی بالغ بر 1200 کیلومتر مربع از خاک ایران تحت اشغال ارتش صدام بود و هیچ سازمان و نهاد صلح‌طلبی صحبت از لزوم عقب‌نشینی ارتش صدام از متصرفاتش در خاک ایران نمی‌کرد.

ناآشنایان با مفاهیم تخصصی جنگ در حالی بر ضرورت پذیرش آتش بس از سوی ایران اصرار می‌ورزیدند که تجربه آتش بس 35 ساله موجود بین سوریه و اسرائیل را پیش روی خود دارند که بیش از سه دهه است مسئله اشغال جولان توسط اسرائیل بصورتی بلا تکلیف بین دو کشور باقی

مانده و شورای بی کفایت امنیت تاکنون نتوانسته یا نخواسته به اعتبار جایگاه ویژه اسرائیل نزد این شورا اقدام به اعاده حق سوریه نماید.

این در حالی است که کوبندگان بر طبل «ضرورت پذیرش آتش بس از جانب ایران بعد از آزادی خرمشهر» کمتر به این نکته توجه داشته و دارند که جنگ بین ایران و عراق جنگ بین یک ارتش کلاسیک و مجهز در سویه عراق در مقابل نیروهای بعضاً داوطلب و مردمی در خاکریزهای ایران بود.

طبیعی است بود در چنین وضعیتی پذیرش آتش بس از جانب ایرانی که بدنه ماکزیممی نیروهای رزمنده اش مشتمل بر جوانان داوطلب غیرنظامی اعم از کشاورز و کارگر و دانشجو بود، حکم بلاهت را داشت. طبعاً در صورت پذیرش «آتش بس بدون عقب نشینی ارتش عراق از خاک ایران» بتدریج نیروهای داوطلب جبهه را ترک و بر سر کار و تحصیل و مزرعه خود باز می گشتند و اکنون فراغ بالی مجدد برای ارتش تحت امر صدام مهیا می شد تا بار دیگر با اطمینان خاطر از «قلت نیروی های رزمنده ایرانی در خطوط مقدم جبهه» اهداف توسعه طلبانه خود را با تهاجمی مجدد دنبال کند.

در پاسخ به مصادره مجاهدت هشت ساله جوانان ایرانی از «انگیزه های دینی» به حضيض «ملی گرایی مخنث جامعه سکولار ایرانی» اگر از همه ادله و شواهد موجود در وصیت نامه های شهدای جنگ و خاطرات بازماندگان جنگ هم بگذریم، حتی یک عملیات نظامی در طول هشت سال دفاع رزمندگان ایرانی ملاحظه نشد که لااقل عنوانی از قبیل درفش کاویانی یا خاک اهورائی و امثال آن داشته باشد.

عنوان جمیع عملیات رزمندگان ایران برگرفته از مفاهیم و عناوینی مذهبی نظیر:

ثامن الائمہ - طریق القدس - خیبر - فتح المبين - بیت المقدس - امام علی - بدر - والفجر - کربلاهای یک تا ده - رمضان - ذوالفقار - محمد رسول الله - مرصاد - مسلم ابن عقیل بود. همچنانکه اسم رمز جمیع این عمیات نیز برخوردار از مضامینی مذهبی بود از جمله:

یا صاحب الزمان ادرکنی - یا الله - یازهرا - نصر ومن الله و فتح القریب - یا علی ابن ابیطالب - یاحسین - یامهدی ادرکنی - یا رسول الله - یا صاحب الزمان - یازینب.

زیرکانه ترین و در عین حال اثرگذارترین عناوین در این میان عملیات بیت المقدس با اسم رمز یا علی ابن ابیطالب بود که منجر به آزادسازی خرمشهر شد.

زیرکی مستتر در نامگذاری این عملیات از آنجا ناشی می شد که در فردای موفقیت عملیات و مخابره این خبر بر روی تلکس های خبری جهان

که «خرمشهر طی عملیات نظامی بیت المقدس آزاد شد» این پیام آشکار را به دنیا می داد که برای آزادی بیت المقدس از چنگال رژیم اسرائیل نیز باید متوسل به نبردی نظامی از نوع عملیات آزاد سازی خرمشهر شد.

پیامی که تا آن اندازه کشش و استعداد داشت تا فردای آزادی خرمشهر دولت اسرائیل از سر غیظ و به نیت نسق کشی و مانور قدرت، اقدام به تهاجم نظامی گسترده به جنوب لبنانی کند که پایگاه قدرت ایران در جوار مرزهای اسرائیل محسوب می شد.

ضریب اثرگذاری عملیات بیت المقدس تا آن اندازه در خاورمیانه بالا بود که اسرائیل کوشید با تهاجم به جنوب شیعه نشین لبنان ضمن «حمله به عقبه ایران در منطقه» پیروزی در خرمشهر را تحت الشعاع لشکرکشی خود در بقاع قرار دهد.

همچنانکه هم عملیات بیت المقدس و ایضاً تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان به اندازه کافی روحیه رزمندگان ایرانی را در آن مقطع تقویت کرد که کسر وسیعی از بدنه سپاه پاسداران خواستار عزیمت از ایران به لبنان جهت مبارزه با رژیم صهیونیستی شوند.

درخواستی که با جمله معروف آیت الله خمینی پاسخ داده شد مبنی بر آنکه: راه قدس از کربلا می گذرد.

آیت الله خمینی با چنین سخنی از سوئی ترفند اسرائیل در مشوه کردن افکار بین الملل را خنثی و بار دیگر توجه رسانه های خبری را متوجه ایران و توفیقات نظامی اش کرد و از سوئی دیگر استراتژی جنگ در جبهه ها را برای رزمندگان ایرانی بازتعریف کرد و نهایتاً نیز این پیام را به دنیا القا کرد که یگانه راه نجات قدس توسل به شیوه مبارزاتی از جنس قیامی کربلائی همچون «حسین ابن علی» است.

با استاد بر ادله فوق، مصادره هشت سال مجاهدت دین ورزانه جوانان ایرانی در مصاف با دشمن بعثی به اسم نبردی ملی - میهنی را می توان مصادره برای کسب افتخاری دانست که موجود نیست و حسرتی که سال هاست در دوسیه روشنفکران ملی و سکولار ایرانی، ایشان را می رنجاند.

شوربختانه روشنفکری ملی و سکولار ایرانی طی 200 سال قدمت تاریخی خود هیچ فرازی برای بالیدن در عرصه های سلحشوری کسب نکرده تا امروز بتواند چنان فرازی را اسباب فخر خود قرار دهد.

چه در دوره پهلوی اول که بنیان ارتش ملی ریخته شد حسرت آن به دل ایرانیان و بالاخص روشنفکران ملی ایران ماند که ارتشی که سالها پرورانده و بالیده شده بود در جریان اشغال ایران در جنگ جهانی دوم دریغ از حتی یک گلوله که حتی هوائی شلیک کند و دل ایرانیان را خرسند از حداقلی از مقاومت در مقابل دشمن اشغالگر کند، ارتشی

که با آن همه کبکبه و دبدبه تصنعی مانند برف در مقابل آفتاب تموز در مواجهه با نیروهای نظامی اشغالگر آب شد و چه در دوره پهلوی دوم که بعد از سالها پمپ گسترده دلارهای نفتی به حلقوم ارتش به صرافت شخص محمدرضا پهلوی، اُمرای ارتش اش در بحبوحه انقلاب 57 بسیار جلوتر از اعلی حضرت تا قلب شانزه لیزه و لوس آنجلس فرار کرده بودند.

اما این کمال بی انصافی است که امروز «روشنفکری سکولار ایرانی» با پناه گرفتن در آغوش دولت بریتانیا، خالی بودن پرونده فخرآوری خود در تاریخ معاصر را از طریق مصادره و بلکه سرقت اموال و افتخارات اقشاری مرتفع نماید که همواره از سوی ایشان به اتهام دین ورزی تخفیف شده و می شوند.

بقول شادروان علی حاتمی:

دزدی جواهری که یادآور سالها مبارزه و مجاهدت و ایثار و از خودگذشتگی ملتی متواضع و قهرمان است، سرقت نیست. جنایت است! افتخار کسب کردنی است نه دزدیدنی!

داریوش سجادی